

است . عبد در این مقام متصف بوجود حقانی است که لازمه آن «ان یکون باقیاً ببقاء الحق حياً بچیوته ، عالماً بعلمه ، مختاراً باختیاره » فرق است بین بقاء با بقاء الله و بقاء ببقاء الله ، بقاء ببقاء الله بعد از فناء از فناء حاصل میشود و حق عبد را بعد از اعاده از فناء ، بلباس حقانی ملبس می نماید و با سماء خاص خود او رامسمی می گرداند و لسان او را به «اییت عن در بسی یطعمنی و یسقینی» گویا فرموده و عبد در این مقام حق را بچشم حق می بیند .

باب تحقیق یکی از ابوات نهیاتست و خلیل ، علیه السلام ، بعد از آنکه به حق عرفان ایمان و ایقان عارف بود ، خواست رب خود را باسم «المحیی» بشهود ذوق و تحقیق مشاهده نماید ، لذا شیخ عارف کامل خواجه عبدالله انصاری عرض — در مقام تعریف تحقیق فرموده است : «التحقیق تلخیص مصحوبك من الحق ، ثم فی الحق » .

تلخیص مصحوبك من الحق ، درجه اول از تحقیق ، و ثم بالحق و فی الحق درجات دوم و سوم تحقیق میباشد . در درجه اول از تحقیق عبد در مقامی که نباید علم و عرفان قبل از نیل بمقام فناء و بلوغ بدرجه بقاء را بحق اضافه نماید ، چه آنکه عبد در حال تحقیق عالم است بعین علم حق نه علم مفاض از حق ، باقی ببقاء حق است و مختار باختیار حق است و بچشم حق ، حق را می بیند ، لذا شهود عبد در مقام تحقیق ، معارض و منازع شهود حق نیست ، این همان درجه دوم از تحقق است و در مرتبه سوم از تحقیق ، عبد باید اثری از آثار وجود امکانی قبل از تشرف بمقام بقاء را در خود نیابد و بوجه من الوجوه ، رائحه وجود حادث بمشام جانش نرسد ، چه آنکه در مقام بقاء بعد از فناء حدوث

و دیگر لوازم وجود امکانی مانند اصل وجود امکانی از میان برداشته میشود و لذا ورد عن بعض ائمتنا بعد ماسمع «کان الله ولم یکن معه شیء»: الآن کماکان . چون در این مقام نه شهادتی و نه عبارتی و نه اشارتی باقی میماند - نه اشارت میپذیرد نه عیان - این همان مرتبه دوم از نمکین است که « فلم یبق علیه اسم ولا رسم ولا اشارة . . . الا اثر خفی من حکم احد کلیات الاصول » که باید در آن تحقیق نمود . اما باب تلبیس که باب پنجم از ابواب نهایتست ، قال الشارح الفرغانی : « فیتمکن السائر - ح - من التلبس بای لباس شاء و فی ای مظهر اراد ، و یتمکن من معرفة معروفه فی ای صورة تجلّی حقاً و خلقاً ، و هذا هو مقام التلبیس و هو اعلى مراتب التمکین الذی هو التمکین فی التلوین . ثم یتحقق بحقیقة الوجود الجمعی الذی به یجد المقصود فی کل شیء بحکم السریان فی کل موجود و معدوم ، ثم یتجرد عن جمیع الملابس و المظاهر ، فیشهد و یشاهد بقلب غائب حاضر ، و هذا اعلى مراتب التجرید ، ثم یتفرد بان لا یشهد شیئاً الاذاته من حاق البرزخية الثانية و هو اعلى مقامات التفرید ، و عند ذلك یتحقق بحقیقة الجمع بین نفسی التفرقة و اثباتها ، و ذلك برؤية المجمل فی تفصیله ، و التفصیل فی جملته فی جمیع مراتب الحقیة و الخلقية ، و بهذا یصح اعلى مراتب

۱- رجوع شود به منتهی المدارک، مقدمه محقق فرغانی بر تائیه ابن فارض . آنچه که محققان در مقامات و مراتب سلوک برشته تحریر آورده اند، مأخوذ از محقق فرغانی است .

التوحيد بتلاشى الحدوث فى القدم و الغير فى العين - والعلم فى العين -
والعين فى العلم - ظ - ثم يعود الابتداء الى الانتهاء - الانتهاء الى
الابتداء ، لان النهايات هى الرجوع الى البدايات - ظ - لاتمام الدائرة.
فينصب عموم شواهد و آيات للعامه اهل الشريعة، و رسوم قواعد هدايات
لخاصة اصحاب الطريقة ، و هجوم عوائد عنايات لخاصة من ارباب
الحقيقة ، ليظهر عند الجميع علماً و عيناً و حقاً ، و حقيقة بان الأمر كله
لله ، منه ابتدائه و اليه انتهائه ، و اليه يرجع الأمر كله ، فهو الأول و
الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شىء عليم . و هذا الذى ذكرنا كله
من احوال حضرة قاب قوسين و مقاماتها ، اما مقام اوادنى المختص بسير
نبينا محمد -ص- سيد الأولين و الآخرين الذى تصدى صاحب
القصيدة لترجمانية مقامه ، فان ابتداء الشروع فى السير فيه كان بعد
الانتهاء الى آخر هذه المقامات المذكورة كلها و سره شهود كل شىء فى
كل شىء فيه معنى كل شىء ، و كيفية حصول هذا السير و الشهود: ان يتحصل بين
الأسماء الذاتية (نحو مفاتيح الغيب) التى هى مفاتيح الغيب و احكامها
الوحدانية الثابتة فى الرتبة الاولى المضافة الى التجلى الاول ، و بين
الأسماء الكلية المتعيّنة من التجلى الثانى بعد ظهور كمالاتها الاشتمالية
و الاختصاصية ايضاً فى سيرها الاول و رجوعها بكمالاتها ، اجتماع و
امتزاج بحكم سراية المحبة الأصلية فى كل واحد منها و فى مظاهرها
ارواحانية و النفسانية ، فيحصل من ذلك الاجتماع و الامتزاج بتأثير
الذاتيات فى الصفاتيات و الاصليات فى الفرعيات ، ولد قلب نفى احدى
جمعى محمدى هو صورة عين البرزخية الاولى الاصلية و ينجلي فيه عين

الاولی الاحدی الجمعی الذی کان فی الاول نوره علی ما اشرنا الیه غیر مَرَّة ، و لهذا کان حبیب الله من اخص اسمائه . فلا جرم لما التزم صاحب القصیده ان یکون بنظمه مترجماً عن ذوقه و سیره فی مقاماته و تطوراته فی اطوار تقلباته صلی الله علیه و سلم، کان مشرح تقریره نظماً علی لسان المعجزة المختصّة به و بحقیقته صلوات الله و سلامه علیه .

مؤلف کتاب «ابن الفارض و الحبّ الالهی» بدون توجه بمسرام و مغزای صاحب قصیده و بدون مراجعه تحقیقی بشرح محقق فرغانی و عدم غوردر افکار عرفای اسلامی ، مطالبی برشته تحریر آورده است که می توان گفت اصلاً ابن فارض را نشناخته و باهمیت شرح فرغانی پی نبرده و باین مهم که کلیه شارحان که حق تحریر مقاصد صاحب قصیده و اهلّیت غور در این اثر بی نظیر در باب خود را دارا بوده اند ، از محقق فرغانی متأثر شده اند و چون صاحب قصیده مترجم ذوق و سیر حضرت ختمی مرتبت در مراتب سلوک است و در اصول و کلیات این مسأله بین محققان از عرفا اختلاف اساسی وجود ندارد ، مسلماً فرغانی و دیگر اکابر ، قصیده را بمذاق غیر از باب تحقیق شرح نکرده اند و در کلمات ابن عربی و اتباع او نیز ، در مقام اصول و کلیات راجع بسیر جناب ختمی مقام در مقامات و اطوار و درجات سلوک ، چیزی قابل توجه زائد بر آنچه صاحب قصیده تقریر فرموده ، دیده نمیشود و اگر چیزی قابل توجه در کلمات اتباع شیخ اکبر دیده شود ، در شرح کلیات و تطبیق قواعد و اصول برجزئیات خواهد بود ، و گرنه ، همه ارباب تحقیق از عرفا متفقند که نهایت سیر حضرت ختمی مرتبت ، مقام

التجلی الأول الذی له احدى الجمعیة بین الاسماء الكلية والجزئية والاصلیة و الفرعیة والذانیة والصفاتیه، بحیث لاتظهر غلبة شی من الاسماء علی شی اصلاً، فكان كل اسم منها مشتملاً علی الجمیع اشتمالاً حقیقیاً فی ذوقه و شهوده و النظر بعین قلبه ، والاشارة الی تلك الأحدى الجمعیة « اوادنی » - قوله : اوادنی - و لما كانت المحبّة الاصلیة الاولیة كما قررنا فی اول الكتاب هی عین القابلیة و عین حقیقة الحقائق الأحمدیة و البرزخیة الاولی بین الاحدیة والواحدیة ، لاجرم كان قبله توجهها و تعلقها عین المزاج الاحمدی و القلب الأعدل المحمدی ، صلی الله علیه ، الذین هما محلی - محل - مجلی - کمال استجلاء التجلی الذاتی و مرتبة اوادنی واحدیة وجود ، و معاد آنحضرت ، و جنّت خاص او واهل بیت و عترت او یعنی وارثان علم و مقام او ، جنّت ذات و رجوع او در مقام صعود همان مرتبة تعین اولست آنحضرت مظهر اسم الله ذاتی است و در «فاحبیت» اشارت بذات و مقام کلیة خاتمیة میاشد . و چون محبت حکم مناسبت و مابه الاتحاد بین محب و محبوب است ما اقسام مناسبت را که منحصرست در پنج قسم و مرجع این پنج قسم بدو قسم است که در اشعار رابعه مذکور شده است در این جا تقریر می نمائیم :

قالت الرابعة : «احبك حبین ، حب الهوی - وجباً لأنك اهل لذاکا» «فاما الذی هو حب الهوی - فذكرک فی السر حتی اراکا « واما الذی انت اهل له - فشغلی لذكرک عن سواکا « «فلا الحمد فی ذاو لاذاک لی - ولكن لك الحمد فی ذاوذاکا « حب هوی کنایت از حکم

مناسبت ذاتيه ايست كه اصل و سبب آن معلوم نمي‌باشد ، بهمين لحاظ رابعه گفـت: « فذكرك في السر . . . » و مراد ذكر حق تعالي تقدست اسمائه ميباشد .

قسم دوم در شعر رابعه بچهار قسم منقسم ميشود و اصولاً وجه انقسام قسم دوم بچهار قسم ، و انحصار اقسام در پنج قسم از قراري است كه بيان ميشود.

ان هذه النسبة والرابطة المسّمات بالمحبة ، اما ان تكون منتشأة من عين الذات الذي اضيفت اليه المحببة والمحبوية بلا اعتبار معنى اوصفة زائدة على عين ذاتهما و منتشية من عين الذات الذي اضيفت اليه المحبة و المحبوية بلا اعتبار معنى اوصفة زائدة على عين ذاتهما ، او منتشية من الذات من حيث اعتبار معنى اوصفة ؛ فالأول هو المناسبة و المحبة الذاتية . والثاني اما ان يتعدى من ذلك المعنى او الصفة اثر الى غير ، ام لا ، فالأول سمي مناسبة و محبة فعلية كما بين الصانع و مصنوعه والكاتب و مكتوبه . و الثاني لا يخلوا ما ان يكون لذلك المعنى ثبات و دوام فيمن قام به او ظهر فيه ، ام لا ، والثاني هي المناسبة و المحبة الحالية كما تظهر في سعال الوجد و السماع بين شخصين و تخفى بانتهاء تلك الحالة . و الاول اما ان يكون حكم المرتبة التي هي محل ظهور ذلك المعنى و قيامه بذلك الشخص ظاهراً و غالباً حالة تحقق ظهور تلك النسبة الحبية في المحب و المحبوب عليهما ام لا ، فان غلب ذلك كانت المحبة مرتبتيّة كما بين مؤمن و مؤمن ، من جهة الايمان ، و بين الولي و الولي من جهة الولاية في نحو المتحابين بجلال الله ، و ان لم يغلب حكم المرتبة ،

و المعنى له ثبات ولا يتعدى اثره الى الغير فهى محبة صفاتية كسائر
التعلقات الحجية .

از آنجا که برگشت و رجوع فعل و حال و مرتبه بالأخره بصفات
میباشد منشأ جمیع مناسبات صفات و اسماء است و چون صفت تکوین
بر فعل مبتنی است مناسبت فعل نسبت ب صفت شدید ترست و اثر صفت
فعل در مصنوعات و مفعولات ظاهرتر و مبان ترست از غیر آن از صفات
و اغلب اسماء الهیّه بصور اسماء ذات و صفات و افعال متجلی میشوند
و اولین تجلی الهی بر قلوب سالکان از قبیل تجلیات فعلیه است که سالک
در مقام مظهریت تجلیات فعلیه همه اشیاء را نیکو و جمیل و زیامی بیند
که « نازنین جمله نازنین بیند » و قال العارف الربانی الشیخ الأجل :

« بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست »

سالک در این مرحله که مقام تجلیات فعلیه باشد همه چیز را جمیل
دیده و بتدریج از رؤیت جلال هر شئ و جمال صوری و معنوی آن ،
ظاهر در همه مظاهر فعل و وحدانی حق را شهود می نماید که در علل و
اسباب و معالیل و مسببات ساری است و بتدریج از ناحیه جمعیت
وحدت فعل بین او و محبوب لم یزلی بعد از تعدیل قوا و آلات نفس
آثار محبت ظاهر میشود و حجب نفس کم کم رقیق و نازک گردیده و
بر محب سالک آثار توحید فعلی قوی و شدید تجلی می نماید که مظاهر
علی صاحب هذه القصيدة اولاحب و توحید فعلی ، بدلیل ذکره الرؤیة

اولاً فی المظاهر الحسیة^۱.

باید توجه داشت که شهود در رؤیت حسی در ابتداء امر لایکون الالمرید تأنیسآله و این انس علت مداومت برسلوک میشود و حصول محبت و علاقه بین شاگرد و استاد شرط اساسی تعلیم و تعلم است . در مقام تجلی ظاهری مظهر مرئی و مشهود نمیباشد ، بل یغیب عنه عند شهوده وحدة التجلی از باب آنکه ، اثر توحید در حس و خیال سالک مانع شهود محبوب در مظاهرت بالاصاله . و اما در مقام تلبیس یری المنتهی و یشهد فی المظهر و فی غیر المظهر .

چون این فرض در ابتداء قصیده سخن از ذکر ترقی و سلوک در مراتب عشقیه بمیان آورده ، مامی فهمیم که در مرحله اول شهود رؤیت او ، رؤیت فعلی است نه شهود عینی .

ذکر و تنبیه

همانطوریکه بیان نمودیم بعضی معاصران از فضلی دیارقبة الاسلام مصر و فضلی مغرب زمین از باب عدم تدرّب و براعت در مقامات و مراتب سلوک و عدم حضور در خدمت استاد بارع در عرفان و تصوف ، درست نفهمیده اند که صاحب قصیده در مقام تقریر و بیان مراتب جییّه و عشقیه از کجا شروع نموده و بکجا ختم نموده است . و نیز ندانسته اند که شارحان چه گفته اند و کدام يك از محرران مرام این شیخ اعظم حق

۱ - رجوع شود بشرح عربی شارح بنام منتهی المدارك چند صفحه قبل از شروع بشرح الفاظ و معانی قصیده .

مطلب را ادانموده و چه کسانی به خلط بین مطالب و عدم تمیز بین مراتب و مقامات دوچار شده‌اند و با ذکر الفاظی مهول دل خوش داشته‌اند. ما از برای آنکه شخص مستعد قدری سرنخی در مقام مطالعه بدست آورد و زیاد باشتباه نیفتد مطالبی را بیان کردیم و برخی از مبانی لازم در فهم قصیده و این شرح را گوش زد می‌نماییم.

باید همه تصدیق کنیم و انصاف بدهیم که فهم کتب عرفانی حتی درک آثار منظوم در این باب، مثل آثار سنائی و عطار و مشنوی بغایت مشکل است و اغلب آنهایی که در عصر ما با مطالعه پیش خود و یا تلمذ نزد آنهایی که پیش خود در این مباحث وارد شده‌اند، عمر خود و عمر عزیز شاگردان را ضایع می‌نمایند و صریحاً می‌گوئیم: بدون قرائت یکی آثار مدونه در عرفان علمی و عملی (مثل فصوص الحکم و شروح آن و تمهید القواعد و مفتاح و مصباح و منازل السائرین و شروح آن) نه می‌توان کتاب مشنوی و سنائی و عطار را فهمید فضلاً از آنکه این آثار را برای دیگران تدریس نمود و نه می‌توان اثری قابل توجه بوجود آورد.

واعلم ان مراتب القرب التي هي العلة الغائية للسير والسلوك و رفع الموانع من وجهي العناية بالجدبة والهداية بالسلوك منحصرة في رتب اربع:

رتبه اول از مراتب محبت، مرتبه مترتب بر جدبه است نسبت
برخی از نفوس که بمقتضای، جدبه من اجذبات الحق یوازی عمل

۱ - این مسأله مسلم است که بدون سلوک در طریق حق و سفر

الثقلین ، بدون سلوک تدریجی بعین توحید واصل میشوند و کلام قدوسی آیات الهی: «ما تقرب عبدی الّتی بشیء احب من اداء ما افترضت» و نظیر آن اشاره به محبت مترتب بر سلوک است، نسبت ببعضی دیگر از نفوس «لا يزال العبد یتقرب الّتی بالنوافل حتی احبه» پس محبت هادی بعین توحید تارة از راه جذبه و تارة از طریق سلوک حاصل شود .

بناءً علیهذا ، رتبه توحید مبتنی بر رتبه اولی قسم دوم از مراتب است که لسان آن «فاذا احبته کنت سمعه و بصره الخ» .
و رتبه سوم ، مرتبه معرفت مبتنی بر محبت حاصل از سلوک است که از ادای نوافل حاصل میشود و لسان آن «فبی بصر و یسمع ، و یارضانا اهل البیت رضی الله» است .

مرتبه چهارم از مراتب ، رتبه اهل تحقیق است که مقید یکی از آن دو مرحله قبل نمی باشند که از آن برتبه خلافت من وجه و رتبه الکمال من جمیع الوجوه المشتملة هذه الرتبة على الجمیع الجامعة بین البداية والنهاية یعنی عدم تقید بقرب نوافل و فرائض و مطلق از تقید یکی از این دو و نیز عدم تقید و اطلاق از جمع و اطلاق بین این دو که تقید باطلاق نیز خود قیدست تعبیر نموده اند. ولذا قال الشارح انفرغانی: «...الجامعة بین البداية والنهاية واحکامهما، و احکام مقام الجمع والتفرقة والوحدة

→

بملکوت وجود ، هیچ نبی و ولیئی بمقامات عالیه نمیرسد و شخص متوقف و ساکن ، در مقام نفس متوطن و به تبعات آن گرفتار میشود ، النهاية اهل سیر و سفر بجانب حق مختلف و دارای درجات و مراتب اند ، برخی

←

و الكثرة و الخلقية و الحقية ، و القيد و الاطلاق ، بلاغلة و مغلووية بينة
ظاهرة عن حضور بلاغية عن شئ مما ذكرنا و يقين بلاغية » .

قال الشارح العلامة ، اعلى الله مقامه : انما قلنا ، ان مراتب القرب
منحصرة فى هذه الرتب الأربع ، لأن بين العبد بفقره و ذلك الذى له ،
و بين مولاه بغناه و عزه الذى له ، بوناً بيننا يقتضى انتفاء النسبة و
الرابطه بينهما ، غير ان الحب يثبت و يظهر بينهما نسبة و رابطه من جهات
ثلاث : يكى ، از جهت فعل كه رابط و متوسط بين فاعل و معلول است .
دوم ، از جهت صفت كه قدر مشتركست بين ذات اوصاف و موصوفات
و قديم و حادث و بين متعين بالذات و متعين بالغير و بالعرض . سوم ،
از جهت ذات و حقيقت صرفه وجود كه از اين ناحيه محبت اصليه

→

از محققان در طريق چنان مستعد و سريع سيرند و استعداد ذاتى آنان
چنان تند بطرف فعليت روان است كه ، در نيل باقضى مراتب تجريد و
تفريد محتاج بر رياضات شاقه نيستند . صدرالدين رومى در مفتاح - مصباح
چاپ طهران ۱۳۲۱ هـ ق ص ۳۰۰ - در باره احكام سير آنها گويد : « فان
الشخص الذى يكون صورة ذلك السر و مظهره ، يصير من المجذوبين و
ممن لا يحوج الى كثير من الاعمال و الرياضات الشاقة ، كالنبي - صلى الله
عليه و سلم - و على - كرم الله وجهه - و من شاء الله من العترة و الاوليا .
ابن فنارى همين عبارات را در كتاب بعنوان - كالنبي و على عليهما السلام ،
و من شاء الله من العترة ذكر نموده است .

۱ - رجوع شود به مقدمه منتهى المدارك ، شرح عربى محقق فرغانى

ص ۱۰۶ ، ۱۰۷ ط قاهره مصر .

بواسطه کمال لطافت و رقت در رتبه اول سرایت در فعل نموده و در مرحله دوم در صفت ظاهر شده و در آخرین مرتبه در ذات ظهور بهم میرساند و احکام و تعینات موجب امتیاز بین فاعل و معلول را زائل می نماید و بعد سبب زوال عوارض و نسب و اضافات مجازیه عارض بر صفات اصلیه مثل سمع و بصر میشود و از ناحیه اسقاط نسب و اضافات احکام وحدت بین مؤثر و متأثر ظاهر میشود و حقیقت کلام معجز نظام «کنت سمعه و بصره . . .» معلوم و هویدا میگردد و کم کم در اثر قوت و غلبه جهت وحدت از کثرت و غیریت و بیگانگی عین و اثری باقی نمیماند و از جانب ظهور محبت و احکام آن توحید و از توحید بواسطه سرایت اثر محبوب در محب بموجب « فبی یسمع و بی یبصر و بی یعقل » معرفت تام و تمام متحقق میشود و از ناحیه جمع بین احکام توحید و معرفت، سالك برتبه کمال و تحقیق میرسد و طور بعد از این مقام طور اکملیت مختص بحضرت ختمیه محمدیه بالاصالة و خاتم ولایت محمدیه آدم الاولیاء حضرت علویه بالوراثه میباشد که قال الشیخ الأكبر ابن عربی فی رساله الوعاء المختوم علی السرا المکتوم: «... فان الختم فوق رتبة الصدیق، اذ كان المهد للطریق الذی مشی علیه عتیق؛ فالختم نبوی المحدث، وعلویّ المشهد، فلذا جعلنا فوق الصدیق كما جعله الحق فالآخذ نوره من مشکات النبوة اكبر ممن اخذ من مشکاة الصدیقية . . .» ناظم تائیه

۱ - مراد از صدیقیه غیر از آنچه چیزی است که عامه فهمیده اند ذکر شهداء و صدیقین در قرآن کریم اشاره است بمقامات سلوک و اصولاً ببق لقب حضرت ختمی ولایت است علیه السلام .

«قده» چون مترجم لسان حضرت ختمی نبوت و ولایتست مشرع قصیده خود را از رتبه محبت و اطوار آن ابتدا نموده چه آنکه مبدأ مراتب قرب و وصل و مقصود و غرض از آن محبت است و از آنجا که ناظم منصدی مقام ترجمانیت آنحضرت میباشد و آنحضرت صاحب مقام اکملیت است و قهراً صاحب مقام محبت بالاصاله اوست و قلب پاک او علیه السلام هدف تیر فاحبت ان اعرف است و از این جهت است که او علیه السلام اعلم علماء بالله است و «حبیب الله» اخص اسماء آنجناب است. ناظم (رض) در ضمن تقریر اطوار محبت مراتب توحید و جمع را بیان کرده و در این اثناء در مقام تکلم بلسان ارشاد و هدایت برآمده و کلیات مقامات سلوک را بایمانی زیبا و جَدَّاب در کمال ایجاز بسلك تحریر آورده و مراتب معرفت را مترتب بر مراتب توحید دانسته ثم اعقب ذلك بتقریر مراتب الکمال والتحقیق ، غیر انه قرر اکثر هذه المراتب بلسان سرایة حکم المقام المحمدی واحدیة جمعیته فی کل واحد من المراتب و ذلك بطریق الحکایة والترجمانیة .

اکثر قشریهائی که باین فارض تاخته اند و براو ایراد نموده اند از این اصل مهم غفلت داشته اند که سالکان طریق توحید و اتباع حضرت ختمی مرتبت که باعلی درجات و مقامات توحید و تفرید نائل آمده اند ، مترجم آن مقام عظیم بوده اند و از لسان آنحضرت بمناسبت انس زیادی که با مرتبه روحانیت آنجناب داشته اند ، سخن گفته اند. عندلیب گلستان توحید گوید :

بودم آنروز ، من از طائفهٔ دردکشان
که نه از تالك نشان بود ، نه از تالك نشان

وهم و تنبیه

باید توجه داشت که اکثر بل که جَل عرفای اسلامی لولاالکل که حضرت ختمی نبوت را مصدر جمیع انوار و مبداء کلیهٔ معارف الهیه دانسته و جمیع انبیاء را مبشر وجود و ظهور آنجناب و آنها را از شعب و فروع و اغصان ولایت کلیه محمدیه میدانند بمقتضای کشف صحیح و روایات مسلمه وارد از مقام حضرت ختمی مقام جهت عترت و اهل بیت او مقام خاصی قائلند و آن بزرگواران را وارث مقام ختمی مرتبت میدانند و نزد اهل عرفان مسلم است که بعد از انقطاع نبوت ولایت منقطع نمیشود و متصدی مقام ولایت کلیه و بالأخره خواتم ولایت خاصهٔ محمدیه یعنی ولایتی که کانت علی قلب محمد عترت او میباشند و جناب ولایتمدار علی بن ابیطالب را سرسلسله اولیاء و سردرسته عترت میدانند و از او به آدم الأولیاء تعبیر نموده‌اند ، از این باب که آدم همانطوری که سردسته انبیاء است ، حضرت ولایت‌آب مولی الموالی آدم الاولیاست و کلیه اولیاء باو منتهی میشوند .

جمعی از معاصران ما از سنتی مذهبان به تبع دانشمندان مغرب زمین عرفا را در این باب متأثر از شیعه دانسته‌اند ، غافل از آنکه در رتبهٔ اول اصول و قواعد عقلی و عرفانی و در مرحلهٔ دوم روایات و نصوص و ظواهر مسلمة مأثور از رسول اکرم از طرق عامهٔ آنان را و ادار باقرار

مقامات و مراتب اولیاء محمدیّین نموده است و اصولاً کلیه فرقی از سلاسل عرفا و متصوفه اسلام اصول و قواعد خویش را بوساطت باب مدینه علم حضرت ختمی مقام ، علی علیه السلام از آنحضرت اخذ نموده اند و خرقة ارباب عرفان از طرق مختلف بعلی منتهی میشود .

شیخ اکبر عارف محقق ابن عربی بنابه نقل عارف محقق حمزه فناری^۱ در مصباح^۲ در فتوحات مکیّه فرموده است : «بدأ الخلق الهباء و اول موجود فيه الحقيقة المحمدية . ولما اراد الله بدء العالم على حد ما علمه انفعل عن تلك الارادة المقدسه بضرب تجل من تجليات التنزيه . . . وانفعل منها حقيقة تسمى الهباء و هو اول موجود في العالم و قد ذكره علي بن ابي طالب -ع- ثم تجلى الحق بنوره الى ذلك الهباء و قبل كل موجود على حسب استعداده ، فلم يكن اقرب قبولاً اليه الا حقيقة محمد المسماة بالعقل وكان سيد العالم باسره ، و اول ظاهر في الوجود و اقرب الناس اليه علي بن ابي طالب عليه السلام » در فتوحات آمده است « . . . اقرب الناس اليه علي بن ابي طالب رضي الله عنه ، امام العالم و ستر الانبياء اجمعين » .

بنابر این آنچه در فص شیشی در فصوص گفته است : « و ليس هذا

۱ - رجوع شود بمصباح الانس حمزه فناری چاپ طهران ۱۳۲۱ هـ. ق ص ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ .

۲ - فتوحات مکیه جزء اول باب سادس فی معرفة بدء الخلق ط دارالطباعة الباهرة الكائنة ببولاق ، محروسه مصر ۱۲۶۹ هـ ق ص ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ .

العلم الالختام الرسل و خاتم الأولياء ، وما يراه احد من الأنبياء والرسل الا من مشكات الرسول الخاتم ، ولا يراه احد من الاولياء الا من مشكاة الولي الخاتم . حتى ان الرسل لا يرونه متى رآه الا من مشكاة خاتم الاولياء؛ فان الرسالة والنبوة تنقطعان والولاية لا تنقطع ابداً، فالمرسلون من كونهم اولياء لا يرون ما ذكرناه الا من مشكاة خاتم الاولياء ، فكيف من دونهم، وان كان خاتم الاولياء تابعاً في الحكم لما جاء به خاتم الرسل...»
مراد از خاتم اولياء على بن ابيطالب است که شارح اول فصوص در اين موضع از او به آدم الأولياء تعبير نموده است چون سرسلسله اولياء و سر انبياء بنابه نص فتوحات على عليه السلام است .

اما اينکه اکثر شارحان در مقام شرح اين موضع از فصوص خاتم الاولياء را مهدی موعود منتظر دانسته اند منافات با گفته شيخ اعظم ندارد چون مراد از خاتم اولياء بنص اهل معرفت آن نيست که بعد از او ولي يي نباشد بل که مراد از خاتم کسی است که بالوراثه مأخذ علم او منبع علم خاتم الأنبياء باشد و شيخ کبير صدرالدين رومی در فکوک در مقام توضيح مشکل مذکور گويد : « ان الامامة ينقسم من وجه اللى امامة لا واسطة بينها و بين الحضرة الالهية، والى امامة ثابتة الواسطة. وقد يكون مطلقة عامّة الحكم ، و قد يكون مقيدة. فالتعبير عن الامامة

۱- فص شيشی، فصوص الحكم شرح کاشانی ط مصر ۱۳۲۱ هـ ق ص

۳، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷.

۱- فکوک فص هارونی، مطبوع در حواشی منازل السائرین ط طهران

۱۳۱۳ هـ ق ص ۲۸۸ .

الخالية عن الوساطة كقوله تعالى للخليل «انى جاعلك للناس اماماً» و التى بالوساطة مثل استخلاف هارون . والخالية عن الوساطة مثل خلافة المهدي عليه السلام ، فان رسول الله لم يضيف خلافته الى نفسه بل الى الله و سمّاه خليفة الله حيث قال -ص- : ادارأيتم الريات السود من ارض خراسان ، فأتوها ولو جشواً فان فيها خليفة الله مهدين ، يملا الأرض قسطاً و عدلاً بعدما ملئت . . . فاخبر النبي بعموم خلافته و امامته و حكم بانه خليفة الله»

مولانا عبدالرزاق كاشى قده در شرح فصوص در مقام شرح عبارت « وان كان خاتم الاولياء فى الحكم تابعاً لما جاء به . خاتم الرسل . . . » گوید: « اشارة الى ان خاتم الاولياء قديكون تابعاً فى حكم الشرع ، كما يكون المهدي الذى يجيى فى آخر الزمان فانه يكون فى الاحكام الشرعية تابعاً لمحمد -ص- و فى المعارف والعلوم الحقيقة تكون جميع الأنبياء و الاولياء تابعين له كلهم ولا يناقض ما ذكرناه لأن باطنه باطن محمد (ع) و لهذا قيل انه حسنة من حسناته . وقال رسول الله ان اسمه اسمى و كنيته كنيته فله المقام المحمود » هريك از اولياء محمديين؛ على و فاطمه و حسن و حسين الى المهدي الموعود المنتظر ، باعتبارى صاحب ولايت مطلقه خالى از واسطه اند و مقام و مرتبه آنان مقام اوادنى و مأخذ علم آنان بالوراثه (بايد باين قيد توجه نمود تا آنكه گمراه نشد) مأخذ علم بيغمبر و مرتبه الوهيت است و بلحاظى داراى ولايت خاصه اند ، چون

ولایت آنان بحسب سعه دائره مضاف به ولایت محمدیه است و کانت ولایتهم علی قلب محمد ، برخلاف ولایت دیگر انبیاء که آنان بمقام احدیت نائل نشده اند ، لذا ولایت کمل انبیاء ولایت قمریه و ولایت اولیاء و ائمه از عترت ولایت شمسیه است و بلحاظی ولایت ائمه چون تابع ولایت محمدیه است ، ولایت قمریه ، و ولایت کمل از انبیاء و اولیاء ولایت نجمیه است .

پس مراد از خاتم ولایت آن نیست که بعد از او ولی بی نیاید، بل که مراد از خاتم ولایت مطلقه ولایتی است که سعه دائره آن اوسع از دیگر ولایات باشد و بلاواسطه از مقام احدیت کسب معرفت نماید ، این بلاواسطه یا بالاستقلال است یا بالوراثه ؛ بالاستقلال آن اختصاص بمقام ختم انبیاء و بالوراثه از مختصات اولیاء محمدین علیهم السلام است که آنحضرت فرمود « تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي ؛ لن يفترقا حتى يرد اعلی الحوض » .

مبدأ تعیین کلام الله ، مقام تعیین حق باسم المتکلم است و این مرتبه بعینها باعتباری مأخذ معارف عترت ، و باعتباری مقام تعیین حقیقت محمد و اولیاء خاصه اوست که در جمیع مواطن ؛ مرتبه تعیین حق باسم المتکلم یا مقام انباء غیبی یعنی انباء از ذات و صفات و اسماء الهیه و مرتبه واحدیت و مرتبه ام الكتاب و مقام عقل اول الی مرتبه مثال مطلق و آخرین منزل قرآن ، مقام تجلی بصورت سور و آیات تدوینی با قرآن متحد و محاذی و مبین دقائق و رموز و اسرار و بطون وحد و مطلع آن می باشند . و اشار الی ما ذکرنا بقوله : انا کلام الله الناطق .

ذکر و تنبیه ، نقل و تأیید

قال الله تعالى في كتابه مخاطباً لنيته و حبيبه مشيراً الى افضلية اهل البيت « قل ما اسئلكم عليه من اجرا الا المودة في القربى » مراد از قربي بتصريح مفسران ، على و فاطمه و حسنين است و از باب عدم قول بفصل شامل ديگر اولياء از ذريته حسين عليه السلام نیز ميشود تا قائم آل محمد عليهم السلام .

— مثلاً از آيه فهميده ميشود كه استثناء منقطع است و برسالت مطلقاً اجري مرتب نميشود و از مودت قربي نیز قرب بحق عايد تا با عن محمد عليه السلام ميگردد و حب اهل بيت سبب سعادت ازلى و ابدى و بغض آنان از علل حرمان و عذاب دائمي است و ناصبي از اين جهت با نفاق فریقين انجس از كلاب مطوره است .

قال الشيخ البارع العارف مولانا عبدالرزاق في التأويلات :
 « . . . والاستثناء منقطع و معناه نفى الأجر اصلاً ، لأن ثمره مودة القربى عائدة اليهم — اي الأمة — لكونها سبب نجاتهم ، لأن المودة تقتضى المناسبة الروحانية المستلزمة لاجتماعهم في الحشر لأن المرء يحشر مع من احبّه ، فلا تصلح ان تكون اجرا له . ولا يمكن من تكدرت روحه و بعدت عن مرتبة مجتهد بالحقيقة . ولا يمكن من تتورت روحه و عرف الله واحبّه من اهل التوحيد ان لا يحبهم ، لكونهم اهل بيت النبوة

۱ — تأويلات كاشاني منسوب بابن عربى جلد دوم طبع كلكته ص ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ تفسير آيه « قل لا اسئلكم عليه . . . » .

و معادن الولاية والفتوة ، محبوبين في العناية الأولى و مربوبين للمحل الأعلى»

مراد از عنایت اولی که اهل عصمت محبوبین در این مرتبه‌اند ، مقام احدیت وجود و مرتبه اوادنی است که بالاصالة اختصاص بحضرت ختمی مرتبت دارد و قلب نازنین او هدف سهم فاجبیت ان اعرف است و چون مقام ولایت او متحدست با مقام اهل بیت و خواتیم ولایت مطلقه از باین مقام عظیم نائل آمده‌اند ، محبوبین در عنایت اولی هستند و حب و عشق بآنها اجر رسالت است .

جمع کثیری از عرفای عامه مطابق احادیث مسلمة مأثور از حضرت ختمی مرتبت « انی تارک فیکم الثقلین . . . » عترت را خلیفه وقائم مقام واقعی نبوت میدانند و برخی از عظمای آنها تصریح نموده‌اند که تا قیام قیامت یکی از افراد عترت و اهل بیت (علی سبیل تجدد الأمثال) باقی و دائم و موجودست اگرچه از نواحی خلفای جور و حکام غاصب معزول از تصرف و خانه نشین باشد و یا غائب از انظار .

عارف بارع کامل شارح محقق مقاصد فصوص الحکم شرف الدین قیصری - اعلی الله مقامه - در تفسیر آل در شرح خطبه فصوص گفته است :

« آله اهلہ واقاربه . والقراة اما ان یكون صورة فقط ، او معنی فقط ، او صورة و معنی . فمن صحَّت نسبتہ الیه - علیه السلام - صورة

و معنى فهو الخليفة والامام القائم مقامه. . . »^۱

برخی از علمای عامته جهت رفع محذور بین خلیفه و امام فرقی گذاشته‌اند و عترت را که اول آنان به نص رسول الله علی علیه السلام است لذا عرفا از او به آدم الاولیاء تعبیر نموده‌اند ، امام و ابوبکر و عمر و عثمان را خلیفه دانسته‌اند و قهراً علی را مأخذ علم و معرفت و باب علم نبی ص - معرفی نموده‌اند . قیصری برای دفع و رفع این شبهه گفته است : فهو الخليفة و الامام القائم مقامه. لذا آن بزرگواران علت غائی تجلی حق در عوالم وجودی و مفتاح مفاتیح غیب و شهود محسوب میشوند . بهمین مناسبت در زیارات و ادعیه واردست که : بهم رزق الوری ، بهم فتح الله و بهم یختم و لذا قال العارف الکاشانی بعد ما استفضی بانه رضی الله عنه : «فلا یحبهم الا من یحب الله . ولولم یکنو محبوبین فی البدایة لما احبهم رسول الله ولم یکن محبتهم اجر الرسالة وهم الأربعة المذكورة فی الأحادیث الواردة عن الرسول . الا ترى ان له اولاداً آخرین وذوی قرابات فی مراتبهم کثیرین لم یذکرهم ولم یحرص الأمة علی محبتهم تحریصهم علی محبة هؤلاء وخص هؤلاء بالذكر . و لما نزلت الآیة و قد سئلوا الرسول من قرابة هؤلاء الذین و حبت علینا حبهم ؟ قال : علی و فاطمة و الحسن و الحسین و ابناء الحسین . قال النبی - ع - : حترمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و اذانی فی عترتی . و قال صلی الله علیه : من مات علی حب آل محمد ، مات مغفوراً له ، الا من

۱ - شرح فصوص قیصری چاپ گد طهران ۱۲۹۸ هـ ق ص ۵۴ .

مات اعلیٰ حب آل محمد مات تأباً . . . الی ان قال : من مات علی بغض
آل محمد لم یشم رائحة الجنة . . . »

شیخ اکبر در فتوحات آدراین مقام گفته است :

فلا تعدل باهل البيت خلقاً فاهل البيت هم اهل السیادة

فبعضهم من الانسان خسر حقیقی ، و حبّهم عبادة

فانه صـ واهل بيته علی السواء فی مودتنا فیهم ، فمن كره اهل

بيته فقد كرهه لأنه صـ واحد من اهل البيت ولا يتبعض حب اهل

البيت . »

نقل و تزییف

نبوت جهت خلقی نبی و ولایت جهت حقی اوست و ولی از اسماء
الهیة است ، بعد از انقطاع نبوت ولایت منقطع نمیشود کما افصح عنه
رسول الله و قال : « لن یفترقا حتی یرادعلی الحوض » این مسأله اتفاقی
عرفای محققین است از جمله ابن فارض ناظم قصیده - رضی الله عنه -
حیث قال :

« بعترته استغنت عن الرسل الوری » بلاشك و به نص رسول الله

۱ - تأویلات منسوب باین عربی تالیف ابوالفنائم عبدالرزاق کاشی
جلد دوم طبع کلکته حیدرآباد دکن ص ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ .

۲ - فتوحات مکیه جلد چهارم ط مصر بولاق ۱۲۷۴ هـ ق ص ۱۵۲ ،

۱۵۳ . والی ماذکره الشیخ اشار الحکیم الفزنوی :

این سخن باور ندارد عقل از روز ازل حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن

علی علیه السلام راس و رئیس عترت علیهم السلام و آدم الاولیاست .
 دانشمند معاصر مصطفی حلمی اصرار ورزیده است که علی ترجیح
 بردیگر خلفا ندارد و ابن فارض نیز او را مقدم نداشته و این گفته حلمی
 حاکی از تعصب و نیز دلالت می نماید از عدم مراجعه او بماثورات
 مذکور در کتب احادیث عامه و عدم دقت در کلمات عرفا و عدم تعمق در
 مسأله ولایت بنا بر مشرب عرفا .

مذهب ابن فارض

ابن فارض ، بحسب ظواهر موجود در این قصیده شیعه نیست و
 تابع مذهب سنت و جماعت و از برادران عامه است ولی او و شارح
 قصیده سعیدالدین فرغانی و استاد فرغانی صدرالدین رومی قونوی و
 ابن عربی و تلامیذ قونوی مثل شمس الدین یکی و مؤید الدین جندی
 و ملا عبدالرزاق کاشانی و شرف الدین قیصری و جمع کثیری از محققان
 عرفا « شکر الله مساعیهم » امام و خلیفه و جانشین واقعی حضرت
 ختمی مرتبت را ، مطابق قواعد مسلمة عرفان و تصوف و برطبق روایات
 وارد از طرق محدثان عامه ، عترت پیغمبر میدانند .

همانطوریکه در امام سابق بر حضرت ختمی مرتبت فرزندان کثیری
 از انبیاء ، بمقام نبوت و ولایت نائل شدند، اهل بیت حضرت ختمی مآب
 بعد از انقطاع نبوت ، در کسوت ولایت وارث مقام و مرتبه ولایت

* - برخی از ابناء عصر ما از مذکران و واعظان بی اطلاع یابی عمق
 شنیده میشوند که ائمه اثناعشر امام و دیگران خلیفه بوده اند .

آنحضرت میباشند و نزد آنان مسلم است که ولی کامل صاحب ولایت مطلقه خاتم ولایت مطلقه مقام نبوت در هر عصر منحصر بیک فرد از افراد عترتست و دیگر اولیا محکوم بحکم قطب کامل مکمل اند .

جمعی از محدثان عامه نیز گفته اند ، بنابر مدلول احادیث ثقلین بقاء فردی از افراد عترت الی یوم القیامه ، لازم است .

برخی از روایات دال بر خلافت اهل بیت و لزوم تمسک بعترت را شارح محقق فرغانی از طرق عامه نقل نموده است و منشأگرایش او و دیگر عرفا باین اعتقاد روایات غیرقابل انکارست نه تأثر از مرام شیعه . احمد بن حنبل در مسند خود نقل کرده است: «انی قد ترکتم فیکم ، ان تمسکتهم به ، لن تضلوا بعدی : الثقلین ، واحدهما اکبر من الآخر ؛ کتاب الله جبل ممدود . . . و عترتی ، اهل بیتی ، الا وائهما لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض » رسول الله خبر از وجود واقعی عترت و لزوم خلقت اهل بیت بعنوان صاحب مقام ولایت کلیه ، داده است ، چه آنکه بحسب قضاء الهی و علم عنائی منشأ تحقق نظام اکمل وجود ولّی قائم مقام نبوت واجب و تحقق فرد کاملی از اولیا در نظام اتم ضروری است ، و گأنه سنه الله جرت علی وجود فرد کامل مکمل من لدن آدم الی زمان الخاتم وبعد از غروب خورشید نبوت فرد کاملی از عترت بواسطه اتصال بحق و اخذ معارف از طریق الهام جانشین مقام وحی می باشد .

اینکه حضرت ختمی مرتبت فرمود: «لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض» دلیل تام است بر اینکه معارف موجود در قرآن باید به توسط من له الاسم الاعظم ، که آشنا بمذاق وحی است ، بیان شود .

احادیث عترت بعبارات مختلف در کتب معتبره نقل شده و انسان بعد از تدبر در این روایات بخوبی می‌فهمد که حضرت در موارد متعدد با عبارات متفاوت که بحسب مضمون متفقند، از وجود واقعی اوصیاء و اولیاء بعد از خود خبر داده است و این اوصیاء که از آنها به خاتم ولایت تعبیر کرده‌اند خلیفه‌الله‌اند، یعنی دارای ولایت مطلقه‌اند. مردم از آنها متابعت نمایند یا ننمایند، بین خلق ظاهر شوند یا نشوند و قد ذکر ما صرحنا به‌الشیخ العارف الکامل ابن عربی در فتوحات مکیه ذیل احوال صاحب العصر والزمان راجع به شخص حضرت ولایت‌مدار نیز، از طرق عامه روایات زیاد نقل شده است که دلالت بر برتری آنحضرت بر جمیع صحابه می‌نمایند « علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیث مادر » در موارد متعدد پیغمبر فرموده‌اند « اللهم ادر الحق معه حیثا مادر » لذا ابوالقاسم بجللی از معتبرین عامه بنا به نقل ابن ابی‌الحدید، - جلد اول ص ۱۱۲ طبع قاهره - گفته است : « لوسل علی سیفه عقیب وفات رسول الله و نازع الناس فی حقه ، لحکمنا بهلاک من نازعه لأنه صح عن الرسول : الحق مع علی و علی مع الحق ».

نگارنده در صدد نقل روایات وارد از طرق عامه در مسأله امامت بر نیامده‌ام و باید انصاف داد که برخی از راویان از برادران عامه بازحمات و قبول مشقات در دوران حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس که خصم‌الد علی و اولادش بودند، این روایات را محفوظ از گزند نگه‌داشتند و فداکاری و شهامت آنها سبب شد که کسی نتواند ایراد نماید که در دین باین جامعی چرا مسأله امامت را صاحب شریعت مهمل گذاشت، مگر معقول است که

نه کسی از پیغمبر در دوران نبوتش ، سؤال نماید که بعد از تو ما باید از چه کس تبعیت نماییم ، آیا مردم باید بارای خود خلیفه تعیین نمایند ، یا آنکه تعیین خلیفه از شئون نبوتست ؟ اینکه در این مسأله مهم نه کسی از حضرت سؤال نماید و نه خود آن حضرت متعرض شود و بکلی و مطلقاً سخنی در این امر بیان نیاید ، باور کردنی نیست و فقط شخص کودن می تواند معتقد شود که مطلقاً در امر خلافت در دوران زندگی حضرت ختمی- مرتبت سخن بیان نیامده است . ابن فارض صریحاً علی راصاحب تأویل و باب مدینه علم پیغمبر و بیان کننده حقایق قرآن و عترت را که علی فردا کمل آنهاست قائم مقام نبوت دانسته است ، ارفع عارف که در حق او گوید « و خذ بالاولا میراث ارفع عارف » همان علی است که صاحب مقام تأویل و راسخ در علم و وارث مقام علم نبوتست .

این مقام از برای پیغمبر بالاصاله و بالذات وجهت علی بالوراثه ثابت است ، لذا نزد عرفا عترت وارث مقام و علوم و احوال آنحضرت میباشند . ملاحظه و دقت شود در آنچه که راجع به ابوبکر و عمر و عثمان گفته است .

« فمن نصره الدين الحنيفي بعده »

قتال ابی بکر لآل حنیفه »

« وساریة ، الجاه للجبل النداء »

من عمر والدار غیر قریة »

« و لم يشتغل عثمان عن ورده وقد »

ادار علیه القوم كأس المنیة »

راجع بامیر المؤمنین ، علی علیه السلام ، گوید :
و اوضح بالتأویل ما كان مشکلاً

علی بعلم ناله من بالوصیة

یعنی علی بواسطه نیل بمقام تأویل و علم لدنی که خاص صاحب ولایت کلیه و وارث علم نبوتست مشکلات از معارف و علوم بخصوص معارف راجع باحوال و مقامات نبوت را واضح نمود و پیغمبر که خود صاحب تأویل و منشأ علوم است او را وصی خود معرفی نمود و فرمود «انامدینه العلم وعلیُّ ابها» و نیز فرمود: «یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی» .

باین نکته باید تأمل نمود که ابن فارض قبل از بیان خصائص خلفا راجع به عترت علیهم السلام - فرماید :
« بعترته استغنت عن الرسل الوری ،

واصحابه والتابعین الأئمة »

یعنی عترت او بعد از رحلتش موجب بی نیازی مردم واصحاب و تابعان او از رسل و انبیاء میباشد ، چه آنکه الهام خاص مقام ولایت قائم مقام وحی لازم مقام نبوت است و فرقی بین این دو نمیباشد که ماذکرناه مفصلاً .

نگارنده جهت اثبات این اصل مهم در اسلام که ولایت عترت قائم مقام نبوتست و نبوت جهت خلقی و غیر دائمی و ولایت جهت حقی و دائمیست و سرسلسله اقطاب و اولیاء محمدیین که مأخذ معرفت آنها بعینه همان مأخذ علم نبوت و باعتبار باطن و ولایت متحدند با مقام باطن

ولایت حضرت ختمی مقام ، ناچارم از ذکر اقوال برخی از محققان عرفا. صدرالدین قونوی همانطوری که قبلاً نقل کردیم حضرت مهدی موعود، علیه السلام، را صاحب خلافت مطلقه و خاتم ولایت مقیده مضافه بولایت محمدیه میدانند و در فکوک - قصص هارونی - تصریح کرده است « . . . فالتعبیر عن الامامة الخالية عن الوسطة مثل قوله تعالى للخليل، عليه السلام : انی جاعلك للناس اماماً . والتي بالوسطة مثل استخلاف موسى هارون علی قومه . . . و هذا بخلاف خلافة المهدي، عليه السلام، فان رسول الله لم يضيف خلافته اليه ، بل سماه خليفة الله . . . »

مهدی دارای ولایت مطلقه بل خاتم ولایت مطلقه محمدیه است بحسب زمان ، یعنی بعد از او خلیفه نمی که خلافت او باصطلاح ارباب عرفان - کانت علی قلب محمد - مضاف بقلب محمد و مأخذ معارف او مقام او ادنی و خود مظهر اسم الله ذاتی باشد ، وجود ندارد ، و ولایت عیسی که از آن بولایت عامه تعبیر نموده اند ، تابع ولایت مهدی است .

ولایت علی ، علیه السلام ، نیز ، ولایت مطلقه کلیه و باعتباری ولایت مقیده بمعنای ولایت خاصه محمدیه است و او نیز خلیفه الله است اگرچه بعضی از غیر متدربان در عرفان ولایت او را مطلقه ندانسته اند، لقوله، علیه السلام : یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی ، الا انه لانبی بعدی . ولی ولایت او مطلقه است باتفاق کمال از عرفا ، لقوله صلی الله علیه وآله : « انا وعلی ابوا هذه الأمة » وقوله « انا وعلی من نور واحد » چه آنکه وارث ولایت کلیه محمدیه باید مطلق از کلیه قیود ساری در جمیع مراتب وجود باشد . لذا در لیلۀ معراج حضرت ختمی بعد از

عروج بتمام درجات امکانی و سیر در کلیه اسماء کلیه و جزئیه و تشرف بمقام
 - او ادنی - علی ماذکره الشیخ الاکبر فی العقل المستوفز و نقله الشیخ
 العارف ابن فناری در مصباح الانس ، نودی بصوت علی بن ایطالب :
 قف یا محمد فان ربک یشی علیک . و الی ماذکرناه صرح الشیخ الکامل
 العارف الجندی فی شرحه علی کتاب الفصوص - الفص الشیخی : ثم
 تفصلت الحقایق النبویة بعد تعینها و ظهور احدیة جمع کما لانتها فی
 ابراهیم - ع - و تحقق اما مته فی اولاده سلیمان - ع - فی مرتبة
 ظاهریة احدیة جمع الکمالات الاسمائیة و کملت فی داود و سلیمان ،
 علیهما السلام ، ثم ابتداء بظهور مرتبة الجمع فی الباطن فیما بعد سلیمان
 الی عیسی - ع - ، حتی ظهر کمال دعوة البطون فیہ ، ثم کمل الامر فی
 مرتبة احدیة جمع جمیع الاسماء والذات ، فی مقام کمالیة الفریدیة
 لبرزخیة ، بمحمد ، صلی الله علیه و سلم ، ثم ابتدأت بالصور الکمالیة
 الأحدیة الجمعیة فی مرتبة الباطن والولاية بآدم الأولیاء ، وهو اول ولی
 مفرد فی الولاية المورثة عن النبوة الختمیة المحمدیة ، وهو علی بن ایطالب ،
 علیه السلام .

ملاحظه میشود که در عیسی جهت روحانیت و بطون غلبه دارد و
 اعتدال خاص ولایت مطلقه محمدیه را دارانیت ، لذا مقام روحانیت
 و باطن او در مرتبة عقل اول قرار دارد و مظهر اسم الله فعلی و وصفی
 است نه الله ذاتی ؛ باین معنی که از تجلی ذاتی خاص مقام احدیت وجود
 بهره ندارد و برذات او اسماء مشعر به تنزیه نسبت با اسماء مشعر به تشبیه

غلبه دارند ، لذا در مقام ظهور عینی و طی درجات خلقیه و کشف حجب نوریه و عروج معنوی محاذی عقل اول قرار گرفته و از باطن مقام ولایت علویه یا ولایت مهدویه ، یعنی خاتم اولیاء کسب فیض نموده است ، لذا شیخ اکبر ابن عربی علی ما نقلنا عنه قبلاً ، از علی به سراً انبیاء اجمعین و امام العالم واقرب الناس الی رسول الله ، تعبیر نموده است . بهمین مناسبت باعتباری علی خاتم ولایت مطلقه محمدیه است ، یعنی افضل اولیاء و وارث فرد حضرت ختمی مقام است ، و باعتباری مهدی علیه السلام ، خاتم ولایت مطلقه محمدیه است ، یعنی خلافت خاص محمدی که جمیع اولیاء از مشکات ولایت او کسب فیض می کنند کما ذکره الشیخ الأكبر فی کتاب فصوص الحکم و شارحان ، خاتم الاولیاء مذکور در کلام شیخ را به مهدی موعود تفسیر نموده اند .

تحقیق در مسأله خلافت و امامت و ولایت محمدیه

بین علمای اسلام یکی از موارد اختلاف ، مسأله خلافت و امامت است ، که جمهور علمای عامه معتقدند که حضرت ختمی مقام ، کسی را برای خلافت و جانشینی خود معین نفرمود و امت او بعد از رحلت آنحضرت ابوبکر را بخلافت برگزیدند ، و صحت خلافت او را باجماع اهل حنّ و عقد مستند نموده اند . چون این اجماع مورد خدشه قرار دارد و اگر کسی بادقت وقایع بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت را مطالعه کند ، بوجود قراردادهای و دسایس پنهانی که هنگام ناخوشی حضرت

بوقوع پیوست پی می برد ، از برخی به تهدید بیعت گرفتند ، جمع ی را از اختلاف ترساندند و از جمعی بعناوین دیگر بعد از مدتی بیعت گرفتند ، لذا بعضی گفته اند اجماع برخلاف بعد از فوت سعد بن عباده منعقد گردید ؟ ! بدون شك حضرت رسول هنگام کسالت و مدتها قبل از کسالت بمردم گوشزد نمودند که من بزودی بخدای خود می پیوندم و دعوت او را اجابت می نمایم واحادیث عترت بطور مکرر در این احوال از رسول خدا شنیده شده است و برخی از صحابه هنگام استماع این قبیل از احادیث چهره درهم می کشیدند . حضرت ختمی - مرتبت باحوال صحابه واقف بود ولی بازیرکی و درایت خاص مقام نبوت در موقع مناسب مسأله خلافت را بمیان می کشید و حق و حقیقت را در صور مختلف بیان می فرمود و هنگام رحلت و بعد از رحلت پیغمبر مکرر از برخی از صحابه بخصوص منشا و مبدأ کلیه اختلافات بعد از غروب شمس نبوت ، شنیده میشد که « کفانا کتاب الله » .

یعنی اینکه رسول مکرم فرمود : « انی تارک فیکم الثقلین : کتاب الله و عترتی ، لن یفترقا . . . » ما یکی از ثقلین که کتاب خدا و قرآن باشد ، کفایت می نمایم . اگر کسی باحوال اعراب در دوران جاهلیت ، بل که بروحیه اعراب ، بخصوص جزیره العرب واقف باشد ، دراین قبیل از مسائل^۱ استبعاد نمی نماید .

۱ - باکمال تأسف یادآور میشوم که در عصر ما ملت برادر و مسلمان عرب با جمعیتی بالغ بر یکصد و بیست ملیون نفر در مقابل دو ملیون یهودی چنان درمانده و عاجز شده اند که برصاف نمی آید درحالی که ثروت ←

برخی از افاضل عصر ما که روایات مذکور در کتب عامه راجع بامر خلافت را دیده‌اند، نتوانسته‌اند قبول کنند که مسأله بدین مهمی را حضرت رسول، با آوردن دین و شریعت باین جامعی مهمل گذاشته باشند، و در اثر این اهمال که حقاً خطای بزرگی در تاریخ بحساب می‌آید آنهمه اختلاف بعد از غروب شمس نبوت در اسلام حادث گردد.

چون خلافت حضرات سبب ظهور ذمائم اخلاقی، خاص عربت و قبیله بازی و زوال معنویات گردید و بالأخره ریشه این فساد در خلافت عثمان بسیار مستحکم شد و شخص عثمان علت تامهٔ پیدایش بنی امیه و

حیرت آور در دست دارند و دنیا محتاج آنهاست ولی نفاق و روحیهٔ قبیله بازی و ریاست طلبی و دیگر ذمائم اخلاقی که مخصوص زمان جاهلیت است مانع اتحاد و یگانگی و موجب پیشرفت مقاصد شوم دشمن قنّار و بی رحم است که بصغیر و کبیر مسلمین ابقاء نمی‌کند. شناسائی چنین ممتی از جانب جوامع اسلامی لکه ننگی است در تاریخ اسلام و موجب ابرابدی نسل آینده و این حقیر یقین دارد که ملت غیور آینده عرب ارض اند فلسطین را از لوٹ وجود این قوم غاصب پاک خواهند نمود.

واقعاً آدمی در حیرت غرق میشود که در عصر تمدن جمعی یهودی اروپائی و آمریکائی مردم دیاری را از سرزمین خود بیرون نمایند برای خود کشوری بوجود آورند و باتکاء دولتی که خود را پرچم دار آزادی و حقوق بشر میدانند و از هیچ جنایتی روگردان نیست به تصرف اراضی اعراب مسلمان مبادرت نمایند، و مردم ستم دیده فلسطین را قلع و قمع کنند، انگار مات فلسطین انسان نیستند و حق زیستن و نفس کشیدن ندارند.

حکام جور و ظلم و زمامداران جبار خون‌خواری شد که روی قیصره و اکاسره و دیگر قداران عالم را در پیشگاه تاریخ سفید نمودند و از رحلت صاحب شریعت زمانی نگذشت که خلافت در ایادی فرزندان امیه و عباس بسلطنت مطلقه تبدیل شد و همه میدانند که معاویه رب النوع فساد و شیطنت و تبه‌کاری از دست پروردگان دستگاه خلافت است . حکومت این شخص دنیاپرست همه فضائل و مکارم اخلاقی را محو نمود و چهره اسلام را بکلی تغییر داد ، و رجال تقوا و فضیلت را به جرم دوستی خاندان نبوت و اهل بیت عصمت و طهارت بانواع بلایا مبتلا نمود و در مقام از بین بردن رجال تقوی از هیچ جنایتی خودداری ننمود و خلفای بعد از او نیز در نامردی اغلب دست کمی از او نداشتند .

بعضی از دانشمندان عصر ما معتقدند که حضرت رسول شخصاً علی را بر دیگر صحابه ترجیح داده‌اند و او را لایق جانشینی خود دانسته‌اند و اینکه اصحاب بعد از رحلت پیغمبر دیگران را بر علی ترجیح داده‌اند و از عترت اعراض نموده‌اند ، دلالت دارد بر اینکه پیغمبر مردم را ملزم بر قبول خلافت علی نموده‌اند و عقیده شخصی خود را ابراز فرموده‌اند .

این گفته اگرچه ظاهر فریبنده دارد ولی شخص با انصاف بعد از تأمل و تدبر در نصوص و ظواهر داله بر خلافت مولای متقیان ، بخوبی میفهمد که این استنباط بی‌اساس و از او هام و اغلاط است .

عارف بارع محقق شیخ المشایخ مؤیدالدین جندی ادر شرح بی نظیر خود بر فصوص ابن عربی در بیان و شرح معنی «آل» فرموده است : « اما آله ، صلی الله علیه و سلم ، فعبارة عن الأقارب الذین یؤل الیهیم امورہ صلی الله علیه و سلم ، و موارثہ العلمیة والمقامیة والحالیة باید توجه داشت که آل محمد که در تشهد درود بر آنان واجب است و دارای مقام عصمت و حب و عشق بآنها اجر رسالت است و در حق آنان گفته است ، اهل بیتی امان لاهل الارض و مثل اهل بیتی کسفینه نوح و من ركب فيها نجاو . . . و آیت تطهیر در حق آنان وارد شده است ، عبارتند از علی و فاطمه و حسن و حسین (و از باب عدم قول بفصل) و ائمه معصومین از اولاد حسین که فرد و شخص آخر آن بزرگواران مهدی علیه السلام ، است و شامل مطلق آل نمیشود کما توهمه الشیخ الاکبر ابن عربی و قال بعصمة کل من ولد من بطن فاطمة علیها سلام الله — وهم علی اقسام اربعة کلیة ، منهم من هو آله فی الصورة و المعنی — یعنی هم متولد از فاطمه زهراست و هم دارای اقصی مراتب و درجات علمی و عملی

۱ — تحریر این مقدمه مصادف شد با رحلت و درگذشت عزیزترین دوست ، برادر بزرگوار زمیلی و سیدی و مولائی افضل العلماء المعاصرین و قدوة المجتهدین و نور بصر الموحدین فخر المتألهین سمنی جدہ خاتم المرسلین محمد ص — المصطفی — اعلی الله مقامه و نضر وجهه ، انما اشکو حزنی و بشی الی الله ، و ارجو من الله ان یحشره مع اجداده الطاهریین ، از کثرت ناراحتی و شکست روحی حال ادامه مطالب منظور در خود نمی بینم لذا با اختصار این مقدمه پایان میرسد .

ر وارث علم و مقام و حال حضرت ختمى مقام است - تماما و هو الخليفة والامام القائم مقام ، صلى الله عليه و سلم ، و منهم من يكون آله فى المعنى دون الصورة ، كسائر الاولياء الذين هم محمديون فى الكشف والشهود والجمع والوجود ، وان لم يكونوا شرفاء صورة و منهم الخلفاء والامناء الكمئل .

يعنى ان لجميع الأنبياء والاولياء فى الامم السابقة باعتبار تجليه و ظهوره -ص- فى اعيانهم و باعتبار كونه واسطة ظهور الوجود والفيض وان شرايعهم من ابغاض شريعته التامة وكلهم من اجزاء ولايته الكلية ، نسبة معنوية معه وهو -ص- ابو العقول والارواح . قال الشارح الجندى :

« و منهم من يكون آله -ص- فى الصورة دون المعنى ، بأن صحّت نسبته اليه من حيث الطينة العنصرية ، ولكنهم اشتغلوا عن الوراثة المعنوية الروحانية العلمية والكشفية الشهودية والحالية و المقامية و عن الاقبال على الله بحطام الدنيا . و منهم من له حظ يسير فى المعنى والخلق ، و هو من السادات والشرفاء ، والكل آل ، و ذلك لان رسول الله له صورة طينية عنصرية وله صورة دينية شرعية ، وصورة نورية روحية ، و حقيقة معقولة معنوية ، و من قام بصورته الدينية و صحّت نسبته الى صورته النورية الروحية و تحقق بحقيقته المعنوية ، و رثه مقاماً و علماً و حالاً ، وهوله كالولد الصلبى . و فى هذه النسبة والقرابة تفاوت المقامات والدرجات ، وفيها ترتيب الاولياء المحمديون وهم الأنبياء والاولياء بالنبوة العامة ، لا بالنبوة الخاصة التشريعية المنقطعة المختومة برسول الله -ص- .

وإذا انضاف بهذه القرابة الدينية قرابة طينته الطيبة الطاهرة، كالمهدى
 عليه السلام، و الأئمة الكاملين الطيبين الطاهرين فذلك اكمل واجمل و
 افضل» .

بنا برنص شيخ عظيم مؤيد الدين جندي امام و خليفه وقائم مقام
 حضرت خواجة كائنات، على وائمة طاهرين از صلب على و بطن فاطمه،
 عليهما السلام، ميباشند، و اينكه فرمود «وهو الخليفة والامام القائم
 مقامه حقيقة، قيد حقيقة، مشعر باين مهم است كه غير اين اكابر در
 حقيقت وارث علم و حال و مقام آنحضرت نيستند .

محقق جندي به تبع شيخ اكبر ابن عربي عقيدة خاصي در اولاد فاطمه
 عليها سلام الله الملك العلام، دارد، آنها را بحسب طينت بواسطه قرابت
 رسول الله، طيب و طاهر و پاك ميداند و عاصيان از اولاد زهرا را،
 گناهكار صوري پنداشته و گويد: «وان انفردت القرابة الطينية وصحّت
 النسبة من صورته العنصرية، صلى الله عليه وسلم، تخلعت النسبة الروحانية
 و المعنوية، فسوف يؤول الى ذلك ولا بدّ، لان الولد على كل حال سرّ
 ابيه، و اذا صحّت النسبة فلا بد ان يكون معها من اخلاقه و علومه و
 احواله سرّ معنوي . فان وقعت منهم مخالفة في الصورة الدينية الشرعية
 فلا يجوز لمؤمن ان لا ينظر اليهم بنظر التعظيم والتبجيل والسيادة، وان
 كانوا على خلاف الشريعة ظاهراً . فقد يكون منهم اهل الابتلاء بحالة
 المخالفة، ثم الأحوال لا بتدان تحول، وللحقيقة ان ترجع الى طهارتها
 الاصلية وتؤول، فافهم واعلم و اعمل بذلك تعلم اسراراً في هذا المقام
 مكتنمة و تلمح انواراً على اهل الحجاب محترمة . وقد استقصينا القول

فی ذلك فی شرح مواقع النجوم ، و فیسا ذکرنا مقنع ، والله یقول الحق و یهدی السبیل .

شیخ اکبر ابن عربی صاحب فصوص الحکم در فتوحات مکیه مفصل در این مسأله سخن گفته است و تصریح نموده که اهل عصیان از سادات و شرفاء اولاد زهراء ، علیها سلام الله تعالی ، چون بحسب اصل طینت پاک و طاهرند ، بعذاب آخرت مبتلا نمیشوند اگرچه در دنیا بواسطه اظهار معاصی حدود شرعیه بر آنها جاری شود .

شیخ کبیر صدرالدین رومی در تفسیر «الرحمن الرحیم» گفته است: ان الرحمة رحمتان ، ذاتیة مطلقة امتنانیة هی التي وسعت کل شیء و من حکمها الساری فی الذوات رحمة الشیء بنفسه ، و فیها یقع من کل رحیم بنفسه بالاحسان او الالساء بصورة الانتقام والقهر ، فان کل ذلك من المحسن و المنتقم رحمة بنفسه ، فافهم . و من حیث هذه الرحمة وصف الحق نفسه بالحب و شدّة الشوق الی لقاء احبائه . و هذه المحبة بهذه الرحمة لاسبب لها و لا موجب ، و لیست فی مقابلة شیء من الصفات و الافعال و غیرهما . و الیها اشارات رابعة ، رضی الله عنها ، بقوله :

احبك حبین ، حب الهوی - و حب لأنك اهل لذاکا - فاما الذی هو حب الهوی - فذكرک فی السر حتی أراکا - فحب الهوی لمناسبة ذاتیة غیر معلّلة بشیء غیر الذات . منشأ این حب فقط مناسبت ذاتیه ناشی از ذاتست که بهیچ امری غیر ذات معلل نیست برخلاف حب معلل باهلیت محبوب که علت آن علم باهلیت معشوق است ، که دارای کمال مطلق و مستحق محبوبیت و شایسته معشوقی است . و لهذه الرحمة من صور

الاحسان كل عطاء يقع لاعن سؤال او حاجة ولالسابقة حق او استحقاق لوصف ثابت للمعطي له احوال مرضى يكون عليه هذا. و من تخصيصاته الدرجات و الخيرات الحاصلة فى الجنة لقوم بالستر المسمى فى الجمهور عناية ، لالعمل عملوه اوخير قديموه . و لهذا ثبت كشافاً ، ان الجنات ثلاث جنات : جنة الاعمال ، و جنة الميراث و جنة الاختصاص. وقد ثبته على جميع ذلك فى الكتاب والسنة .

در باره کسانی رحمت حق بطور مطلق نه بعنوان جزاء عمل خیر و دیگر اموری که جلب رحمت می نمایند ، شامل حالشان میشود که «ببقی فی الجنة مواضع خالیة ، یملاها الله بخلق» ، لم يعملوا خیراً قط امضاءً لحکمه السابق .»

قسم دیگر از رحمت ، رحمت مفاض از حق است بر عباد که از سنخ رحمت ذاتی میباشد ولی مقیدست بشروطی از اعمال و افعال و کسب ملکات جناییه .

متعلق طمع ابلیس رحمت امتناییه است که بر هیچ شرط و قید حکمی و زمانی مقید نمیشد ، چه آنکه شیطان رانده شده از درگاه حق نیز ، چشم امید بر رحمت حق دوخته و معتقدست که « اصل تقدش لطف و داد و بخشش است - قهر بروی چون غباری از غش است - میدهد جان را فراقش گوشمال - تابداند قدر ایام وصال .

فالحکمی قید القضاء والقدر اللذین اول مظاهرهما من الموجودات الفلم الأعلى واللوح المحفوظ . چون موجودات واقع در عالم مقدم بر زمان و ساکنان در عالم دهر و ملکوت در مقام قبول فیض و عطاء

الهی بقید زمانی توقف ندارند ولی دارای مرتبه خاص از وجودند. مقیدان بقید زمان ، فیض حق بآنها در امتداد زمان واصل میشود و بعد از انتقال بعالم برزخ فیض حق در امتداد برزخ بآنها واصل میشود که «خالدین فیها مادامت السماوات والارض» چه آنکه در عالم آخرت سماوات وارض وجود ندارد .

نقل و تحقیق

نظر بآنکه آیه تطهیر « انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً » و آیه « قل لا اسئلكم علیه اجراً، الا المّودة فی القربی » در شأن عترت وارد گردیده و حق عین آنها را از کلیه ارجاس و موجبات کدورت ظاهری و واقعی طیب و طاهر گردانیده و از این باب که در مقام باطن مرتبه ولایت کلیه آنان عین مقام باطن حقیقت محمدیه است و اول تعین عارض بر حقیقت وجود ، مقام جمع الجمع و مرتبه باطن حقیقت آنهاست ، و مقام ولایت کلیه آنان مظهر تام حق و صورت تمام وجود مطلق است و حق از ناحیه عین ثابت کلی آنان متجلی در مراتب وجودیست و بعبارت کوتاه تر غایت وجود و ایجادند ، و ولایت کلیه الهیه در وجود آنان الی یوم القیامه متشأن و متجلی است و بآخرین فرد از افراد عترت حق باسم عدل در صحنه عالم ظاهر میشود و یملا الارض قسطاً و عدلاً ، حب و عشق بآنها لازم و موّدت آنها اجر رسالت است به تقریری که از شیخ عارف کامل مکمل عبدالرزاق کاشانی نقل نمودیم . شیخ اکبر ابن عربی در فتوحات مکیه جلد اول ص ۱۹۶ در این

مقام گوید : « ولما كان رسول الله عبداً محضاً قد طهره الله واهل بيته تطهيراً واذهب عنهم الرجس ، فلا يضاف اليهم الا مطهر ولا بد ، فان المضاف اليهم هو الذى يشبههم ، فما يضيفون لأنفسهم الا من له حكم الطهارة والتقديس . فهذه شهادة من النبى -ص- لسلمان الفارسى بالطهارة والحفظ الالهى والعصمة حيث قال : سلمان منا اهل البيت وشهد الله لهم بالتطهير... وظهر الله نبيّه بالمغفرة ، فما هو ذنب بالنسبة لينا ، لو وقع منه -ص- لكان ذنباً فى الصورة لافى المعنى ، لأن الذم لا يلحق به على ذلك من الله و لا امتناً شرعاً ، فلو كان حكمه حكم الذنب لصحبه ما يصحبه الذنب من المذمة ولم يصدق قوله : « انما يريد الله ليذهب عنكم . . . » فدخل الشرفاء من اولاد فاطمة كلهم و من هو من اهل البيت مثل سلمان ، الى يوم القيامة فى حكم هذه الآية من الغفران ، فهم المطهرون من الله اختصاصاً من الله و عناية به لشرف محمد وعناية الله به .

ولا يظهر حكم هذا الشرف لأهل البيت الا فى الدار الآخرة ، فانهم يحشرون مغفوراً لهم ، و اما فى الدنيا ، من اتى منهم حداً اقيم عليه ، كالتائب اذا بلغ الحاكم امره ، و قد زنى او سرق او شرب ، اقيم عليه الحد مع تحقق المغفرة . و ينبغى لكل مسلم مؤمن بالله و بما انزله ان يصدق الله تعالى فى قوله : ليذهب عنكم الرجس ، و يعتقد فى جميع ما يصدر من اهل البيت ، ان الله قد عفا عنهم فيه ، و قد شهد بتطهيره و ذهاب الرجس عنه ، لا بعمل عملوه ولا بخير قدموه ، بل سابق عناية من الله بهم و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء . »

شيخ اكبر در اين مقام مى فرمايد بواسطه شرافت نبى يعنى حضرت

محمد ، خداوند اهل‌بیت را از معاصی تطهیر نموده است ، در این جا بکلام او می‌توان اشکال نمود که اهل‌بیت چون دارای مقام ولایت کلیه و محبوب حق در عنایت اولی و صورت تعیین در حق در مقام تجلی باسم‌الله ذاتی است و دارای مقام عصمت و ولایتند و جهت ولایت آنها موهوبی است نه کسی و حق را بچشم قلب مشاهده می‌نمایند و بمقام حق‌الیقین و عین‌الیقین رسیده‌اند قهراً دارای مقام عصمت و مصون از معصیت‌اند و این مقام به نص صریح متواتر از طرق عامه و عاصه ، اختصاص به مولی‌الموالی علی و سیده‌النساء و الرجال فاطمه زهرا و امام حسن و سیدالشهدا امام حسین دارد و شامل ائمه‌معصومین از صلب حسین نیز میشود که مهدی موعود آخرین فرد از اولیاء محمدین میباشد . ومعنای عصمت در انبیاء و اولیاء محمدین این نیست که اگر العیاذبالله مرتکب کبائر و صغائر شوند بحسب صورت عاصی و بحسب باطن مطیع باشند ، لذا صدور ترك اولی از آنان موجب انحطاط مقام و ابتلاء بغضب الهی میباشد .

اما شرفاء از سادات از بطن فاطمه و صلب علی ، مانند سائر مسلمین اگر مصدر عصیان و کفر شوند مسلماً معاقب خواهند بود ، چه آنکه عذاب حق ناشی از تشفی قلب نیست ، بل که مبدأ ثواب و عقاب در نفوس امری داخلی است و نفوس شریره اعم از سیاه حبشی و سید قرشی بالذات جلب عقاب می‌نماید ، چون عالم آخرت دارعلل اتفاقیه نمیباشد ، و مسأله شفاعت نیز بامری داخلی و متمکن در نفوس مستحق شفاعت راجع میشود ، چه آنکه حب بصاحب شریعت و عشق

بعترت و اولیاء محمدیین مانند اصل توحید موجب جذب سعادت و کشش به محبوب مطلق و غایة الغایات است و بغض بآل محمد موجب حرمان از رحمت حق است .

بنابراین نفوس شرفا از اولادِ فاطمه زهرا اگر در عصیان و تمرد از فرامین الهیه اصرار ورزند و طینت اصلیّه آنان به طینت سجّیتی مبدل شود ، قهراً مادهٔ عذاب در باطن آنان پرورش یافته و بعد از مرگ که نفوس مستکفی بالذات شوند ، عذاب الهی و نار حرمان از رحمت در باطن آنان شعله ور گردد و مانند فرزند نوح ، علیه السلام ، نسبت آنان باجده آنان فاطمه و جدّ آنان علی علیهما السلام ، قطع شود و اگر ماده عذاب و صورت فسق و فجور و العیاذ بالله کفر در باطن آنان طبیعت اولیه شود ، مانند دیگران مخلّد در نار و عذاب خواهند بود .

تنبيه

اینکه از حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صاحب شفاعت کلیه ، نقل شده است که در قیامت ، کلیه نسب قطع میشود که « الیوم لا انساب . . . » الا حسبی و نسبی ، مراد ، نسب معنویه است که براساس ایمان استوار است ، و از اهل بیت ، علیهم السلام ، منقولست که جنّت برای ملبیان و دوزخ جهت عاصیان خلق شده است اگرچه عاصی سید قرشی و مطیع سیاه حبشی باشد .

بناءً علیهذا ، مراد از اهل بیت ائمهٔ معصومین از اولاد زهرا میباشد و حضرت ختمی مآب بیز خود جزء اهل بیت محسوب میشود لذا

می‌فرمایند « سلمان منا اهل البيت » .

کریمه « قل لا اسئلكم عليه اجراً ، الا المودة فی القربی » نیز در شأن فرزندان فاطمه و علی ، علیهم السلام ، و ائمه معصومین از صلب حسین بن علی نازل شده است و شامل دیگر فرزندان علی و فاطمه نمیشود، چه آنکه حب کسانی اجر رسالت است که تالی مقام رسالت باشند نه هر فرد عادی .

لذا شیخ عارف محقق کاشانی در تأویلات تصریح نموده است که نتیجه عشق و حب بآل محمد عائد مجبان میشود و حق تعالی از طریق

۱ - باید باین مهم توجه داشت که دلیل بر انحصار عصمت در حضرت ختمی مقام و جناب ولایتمدار علی و صدیقه کبری فاطمه و امامان از اولاد او وجود ندارد ولی صاحبان ولایت مطلقه کبیه که جهت ولایت آنها ازلی و واسطه ظهور فیض در عوالم و نشئات است همین چهار ده نفرند که در باطن ذات ولایت آنها واحد و بحسب ظهور در نشئات متعدد است ، « اولنا محمد و اوسطنا محمد و اخرنا محمد » ، ولی در برخی از اکابر اولاد علی و فاطمه و حسین ، مانند زینب کبری و قمر بنی هاشم عباس بن علی و علی اکبر ، آثار ولایت مشهودست، و پاره‌ئی از کلمات معصومین بر آن دلالت می‌نماید، مثل ماقال سید الساجدین فی حق الزینب الکبری « انت عالمة بلامعلمه و فهمة غیر مفهمة » و این مسلم است که علم لدنی از خواص ولایت است و این بزرگواران در نشئات دنیا آخرت را مشاهده می‌نمودند، و مشاهده احوال آخرت برای آنها مقام بود و جهت دیگر از صحابه حسین حال ، لذا باشارت ولایت هر کدام مقام خود را به چشم دل دیدند .

حب بآل محمد ، رحمت خاص خود را شامل مؤمنان بولایت آل محمد می‌گرداند ، بهمین جهت نفوس شقیه از حب آل محمد محرومند .

قال فی التأویلات - معروف به تفسیر ابن عربی ط بسبی ۱۲۹۱ هـ . ق

جلد دوم ص ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ : « قوله : قل لا اسئلكم علیه من اجر الا المودة القربی » استثناء منقطع ، و فی القربی متعلق بمقدر ، ای المودة الكائنة فی القربی . و معناه نفی الأجر اصلاً ، لأن ثمره مودة اهل فرايته عائدة إليهم ، لكونها سبب نجاتهم » چه آنکه عشق بنفوس کلیه الهیه و حب بصاحبان ولایت کلیه ، منشأ کمال و مانند علم به توحید و حب بحق مبدأ جلب رحمت رحیمیة حق و سبب نجات نفوس ناقصه و کامله مکدره بظلمت عصیان از انحطاط درجات و سبب ترفع درجات نفوس کامله در علم و عمل می‌گردد « اذ المودة تقتضى المناسبة الروحانية المستلزمة لاجتماعهم فی الحشر ، كما قال علیه الصلوة والسلام : يحشر انرا مع من احبته . ولا يمكن من تكذرت روحه و بعدت عنهم مرتبته محبتهم ، و لا يمكن من تنورت روحه و عرف الله واحبته من اهل التوحيد ان لا يحبهم ، لكونهم اهل بيت النبوة و معادن الولاية والفتوة - چون مرتبة ولایت آنان صورت حب ذات باسما و صفاتست و محبوب حقند در مقام جمع الجمع ، در مقام تفصیل و ظهور در عالم فرق ، حب آنها واجب و اقرار بولایت آنان از شروط توحیدست - فلولم يكونوا مجبوبين لله فی البداية ، لما احبهم رسول الله ، اذ محبته عين محبة الله فی صورة التفصیل بعد كونه فی عين الجمع » .

این مقام بنص رسول الله اختصاص بفاطمه کبری و علی مرتضی و

دو فرزند او دارد ، کما صرح به جمع من ارباب العرفان و منهم الشيخ المحقق العارف عبدالرزاق الکاشانی فی تأویلاته « و هم الاربعة المذکورون فی الحدیث روی انها لما نزلت ، قیل : یارسول من قرابتک هاء لاء الذین وجبت علینا مودتهم ؟ قال : علی وفاطمة و الحسن و الحسین و ابناء الحسین » مراد از ابنائهما ، ائمه واجب الاطاعه از صلب حسین بن علی است که در روایات کثیره مذکورست : آخرهم قائمهم .

چون حضرت رسول ختمی میدانست که بعد از رحلت او ، امت ، یعنی اعراب از هیچ اهانت و ظلم در حق عترت او خود داری نخواهند نمود ، از باب اتمام حجت « لیهلك من هلك عن بینة ، و یحیی . . . » با آنکه آیات متعدد در شأن عترت از جانب حق نازل گردیده است ، همیشه مردم را بمتابعت از عترت امر می فرمود .

قال الشيخ البارع فی التأویلات : « قال النبی ، حرمت الجنة علی من فذلهم اهل بیته و آذانی فی عترتی ، وقال ، من مات علی حب آل محمد ، مات مغفوراً له ، الا من مات علی حب آل محمد ، مات مؤمناً . . . و من مات علی بغض آل محمد ، لم یشم رائحة الجنة » .

این مسلم است که آیه تطهیر و آیه مودت ، اختصاص بصاحبان ولایت و معصومان از آل محمد دارد که دارای مرتبه ولایت تکوینی و تشریعی اند ، که جهت باطن ولایت آن عین ولایت کلیه نبویه و مانند ولایت محمدیه ولایت آنان ازلی و مظهر اسم الله ذاتی در مقام تجلی حق با اسم کلی و اعظم در مرتبه واحدیت اند ، لذا قبول ولایت آن بزرگواران دلالت بر حسن طینت و صفاء استعداد نفوس و اعراض از آنان

و بعض نسبت بآن اكابر ، دليل شقاوت ذاتى وكدورت جبلى نفوس است . قال الشيخ البارع فى تأويلاته :

« لأن تلك المحبة لا تكون الا لصفاء الاستعداد و بقاء الفطرة ، وذلك يوجب التوفيق لحسن المتابعة وقبول الهداية الى مقام المشاهدة، و يصير صاحبها من اهل الولاية و يحشر معهم فى القيامة » .

منظور از نقل اين اقوال و تحقيق در اين بحث آنستكه عارف محقق ابن فارض نيز مانند ديگر مشايخ عرفان عترت را امام و خليفه واقعى ميداند و در اين مسأله نه از شيعه اثنا عشرى و نه از اسماعيليه باطنيه متأثرست ، بل كه اصول و قواعد عرفانى و نصوص و ظواهر وارد از ضريق عامه دلالت بر اين معنى دارند . و مما ذكرنا ظهر فساد ما توهمه مؤلف كتاب ابن الفارض و الحب الالهى ص ٤١ ط مصر - :

« على ان هناك ابياتاً من شعر ابن الفارض قد حملت البعض على ان يعتقد انه لم يكن متأثراً بمن سبقه من الصوفية فحسب ، ولا مستغلاً للقرآن والحديث فحسب ، بل كان كذلك متأثراً بالشيعه وبالاسماعيلية الباطنية ، مستغلاً لبعض عقائد اولئك و هولاء ، الامر الذى ذهب معه بعض المورخين والشرح الى ان شاعرنا كان شيعياً ، و قد ذكر عباس بن محمدرضا القمى فيما ذكر من ترجمة ابن الفارض ، ان الجماعة صرحت بتشيعه . وزعم الفرغانى فى شرحه للتائيه ان من الفاظ الشاعر و اشاراته ما يمكن ان يرد الى اصل شيعى ، على نحو ما يظهرنا عليه قوله فى البيت التالى :

وخذ بالولا ميراث ارفع عارف غدا همّه ايشار تأثيره

و فيه مالا يخفى على من له خبرة فى القواعد الكشفية والمباحث العرفانية . شخص عارف فرغانى مسلماً سنّى است و در شرح فارسى و عربى خود نیز ابدأ این قسم مطالب را دليل بر تشييع ابن فارض و امثال او نمودند ، كيف ، والشيخ الاكبر قد صرح فى فتوحاته بان علياً سرالانبياء اجمعين وانه اقرب الناس الى رسول الله وانه خلق فى مقام الكينونة القرآنية بعد روح رسول الله و هو اول ظاهر فى الوجود ، و معذلك لم يجعل الفرغانى و الجندى و القونوى هذه العبارة دليلاً على تشييعه .

و قد صرح ابن الفارض : بعترته استغنت عن الرسل الورى . يعنى عترت او كه على عليه السلام رأس ورئيس آنان مياشدا از ناحية الهام غيبى و جهت ولايت و قرب بحق موجب بى نيازى امت از نبوت و ولايت آنان قائم مقام نبوتست . و هذا لا يدل على تشييع صاحب القصيدة .

نعم تدل هذه الكلمات و امثالها ان النبى -ص- قد صرّح الف مرة على ما يدل على خلافة اهل بيته و تدل ان علياً خيراً البشر بعد النبى و تدل على ما صرح به الشيخ العارف الكامل القيصرى بقوله - اوائل شرحه على خطبة الكتاب فى تفسير الآل : « ومن صحّت نسبته الى رسول الله صورة و معنى ، فهو الخليفة والامام القائم مقامه » وما ذكره القيصرى فى تفسير الآل هو ما صرح به العارف الجندى و غيره .

و بالجملّة كل من فى سواد مملكة العرفان و على ساهرة اقليم المعرفة يعتقد بامامة عترته بناءً على مانص عليه رسول الله و كتب ارباب الحديث من العامة مشحونة بما يدل على افضلية اهل البيت و انهم معادن الحكمة .

قال الدكتور مصطفى حلمي -ص- ٦١٢ - : «فالفرغاني يرى ان المقصود « بالولا » هنا هو حب اهل البيت على اصطلاح الشيعة القائلين بالولا ؛ وان المراد بارفع عارف هو على رضى الله عنه : لأنه صاحب المعرفة الحقيقية بالاصالة وغيره صاحب هذه المعرفة. ويستدل بالحديث الذى قال فيه -ص- «انامدينة العلم وعلى بابها» ولكن القاشاني يرى ان مايعينه ابن الفارض بارفع عارف هو محمد-ص- لتفرده بكمال هاتين الصفتين . . . »

يجب ان يعلم ان المقصود بالولاء هو الولاء المذكور فى الآيه الشريفة «قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فى القربى ، قد صرح الكاشاني نفسه بان الآيه نزلت فى حق على وزوجته بنت رسول الله والحسن والحسين وقد نقلنا كلامه بتمامه .

بناءً على هذا ، ان المراد بارفع عارف هو على ، عليه السلام ، وان كان المراد هو محمد -ص- وقد صرح الكاشاني «قده» وغيره من العرفاء ان علياً و عترته عليهم السلام قدور ثر امائت لرسول الله بالاصالة ؛ بالمتابعة وان ولايتهم عين الولاية النبوية لقوله -ص-: انا وعلى من نور واحد .

قال مؤلف كتاب « حب الالهى وابن فارض » : «فابن فارض لم يذكر علماً صراحة الامرة واحدة على نحو ما ذكر ابابكر وعمر و عثمان ، اذا اراد ان يثبت لعلى اختصاصه بالعلم ، كما اثبت لغيره اختصاصه بكمالات اخرى . . . » .

مثل اينكه مصطفى حلمى ماقراء قول المؤلف « بعترته استغنت عن

انرسل الوری « يقال له ، ماسبب تقدیم ذکر العترة وكأنه اعمی بصره التعصب البارد ولا یعلم ان علیاً نفسه من العترة بل هوراس العترة و رئیس اهل البیت . مضافاً علی هذا مقاله فی شأن الثانی من الموضوعات التي صرحت جماعة من العامة بمجوعیة هذه الكرامة وكذا مقاله فی شأن ابن عفان لا یكون دلیلاً علی فضیلته لانه قتل بایدی الاتقیاء من المسلمین لكثرة ظلمه وتجاوزه علی حدود الاسلام و هو الذی سلط الاشرار علی المسلمین و قد اعرضوا عنه اکثر الصحابة و قتل لكثرة ظلمه وما جعله دلیل فضائل الخلفاء لا یثبت شیئاً ، واما مسأله علم علی علیه السلام و امتیازه بین الصحابة و اختصاصه بعلم التأویل و راثه عن النبی امر مسلم عند العرفاء و منهم العارف الناظم و الشیخ الاکبر حیث صرح بانه علی السلام اقرب الناس الی رسول الله و ستر الانبیاء اجمعین و اول فظاهر فی الوجود بعد رسول الله و صرح الشارح الجندی بانه آدم الاولیاء و اول ولی مفرد ظهر فی الامّة المرحومة . دکتر مصطفی حلمی گویا نمیداند که کمال از عرفا ، از جمله محقق ناظم در طریقت نسبت خرقة شان بامیر المؤمنین علی می رسد و از وی به ختم انبیا .

ناظم قصیده معاصرست باصلاح الدین ایوبی سنی بسیار متعصب که بعد از فتح مصر و شکست خلفای اسماعیلی در اندک زمانی بساط تشیع بروش اسماعیلیه را برچید و مذهب سنت و جماعت را جانشین آن نمود، یکی از علل اساسی شکست مذهب اسماعیلی در برابر مذهب سنت و جماعت و عدم مقاومت آن در برابر دعوات سنت و جماعت ، سستی بنیان و اساس مذهب اسماعیلی میباشد .

دعات اسماعیلی اموری را جزء مذهب قرار دادند که عین و اثری از آن در کتاب و سنت وجود ندارد، از جمله تأویل در فروع و احکام مربوط بعمل که بحد افراط در آن زیاده روی نموده‌اند، در حالتی که تأویل ظواهر فروع کتاب و سنت بانکار شریعت منجر میشود.

بین مقدمه منتهی المدارك، یعنی، شرح عربی محقق فرغانی برقمیده، و شرح حاضر؛ شرح فارسی فرق و امتیاز موجود است، چون شرح عربی را بعد از فارسی تألیف نموده است بر مقدمه مطالبی افزوده است.

برخی از اساطین عرفان مقدمه‌ئی بر اثر خود نوشته‌اند تا فهم مطالب اثر خود را آسان نمایند.

شارح اول فصوص مؤید الدین جکندی مطالب بسیار نفیسی را در مقام شرح خطبه فصوص و قبل از آن آورده و متأخرین از ارباب عرفان از او استفاده زیاد نموده‌اند، بخصوص در مراتب و درجات حمد و بیان حقیقت اطلاقیه حمد.

شارح محقق فرغانی مقدمه‌ئی که بر مشارق و منتهی المدارك نوشته است از جهاتی در عالم عرفان نظیر ندارد، بخصوص مقدمه عربی که حاوی عالی‌ترین مباحث عرفانی است.

فرغانی در مقدمه و نیز در شرح مشکل‌ترین مباحث را بایمانی زیبا و لسانی رسا و تحریری روان تقریر نموده است، که اغلب متأخران در مقام شرح مقامات و مراتب از او استفاده نموده‌اند.